انترناسیونال ٧٣٧

**در تدارک اجتماعی انقلاب**

*سخنرانی حمید تقوائی در معرفی قطعنامه "جایگاه جنبشهای جاری در امر سرنگونی" در پلنوم ٤٧*

در کنگره قبل ما مصوبه مشابهی با قطعنامه حاضر داشتیم که در یک سطح پایه ای تری به جنبشهای اعتراضی و چشم انداز انقلاب آتی میپرداخت. مضمون آن قطعنامه هم این بود که جنبشها و اعتراضات و حرکات اعتراضی جاری چه نقشی در شکلگیری انقلاب ایفا میکنند. قطعنامه حاضر در سطح مشخص تری به مساله میپردازد؛ اینکه انقلاب آتی چطور شکل میگرد، و یا جامعه چقدر به چپ چرخیده، یا جنبش کارگری و فعالین آن چه نقشی دارند، اینها در مصوبات کنگره قبل مطرح شده است. موضوع قطعنامه اخیر این نکات نیست، بلکه در سطح مشخص تری رابطه جنبشهای جاری با امر سرنگونی است.

روشن است که انقلاب حرکتی جدا از جنبشهای اعتراضی جاری است. انقلاب بنا به تعریف یک خیزش اجتماعی حول مساله دولت است. مستقل از وزن چپ و راست و ترکیب نیروهای درگیر و رهبری و غیره، هر جنبش و اعتراض اجتماعی که مساله دولت - نه به معنی کابینه، بلکه به معنی حکومت و سیستم حاکم- را در دستور بگذارد، انقلاب نامیده میشود. میتواند جنبشی خیلی وسیع و رادیکال و برحق باشد ولی انقلاب نباشد. یک نمونه اش جنبش حقوق مدنی در دهه شصت آمریکا بود برای رفع تبعض نژادی علیه سیاهپوستان که هنوز هم یک مساله مهم اجتماعی در آن کشور است. این جنبش برحق و وسیع و میلیونی بود ولی ادعای تغییر حکومت را نداشت و کسی هم از آن بعنوان انقلاب نام نمیبرد. این جنبش میخواست سیستم را به نحوی اصلاح کند که سیاهپوست و سفید پوست در آمریکا برابر باشند. نمونه مقابل اش هم انقلاب تونس است که در عرض چند هفته حکومت را سرنگون میکند. این دو نمونه کافی است تا نشان بدهد که جنبشهای اعتراضی هر اندازه هم گسترده و رادیکال باشند لزوما به انقلاب نمی انجامند. انقلاب ادامه خطی جنبشهای اعتراضی نیست، بلکه جنبش دیگری با هدف دیگری است. ما این جنبش را در شرایط عادی - شرایطی که هنوز امکان خیزش توده ای وجود ندارد - جنبش سرنگونی مینامیم. مساله جنبش سرنگونی دولت است و از این لحاظ از جنبشهای جاری کاملا متفاوت است.

موضوع قطعنامه اینست که جنبشهای جاری و جنبش سرنگونی چه ربطی به یکدیگر دارند. و این بخصوص برای حزب ما که بر نظریه "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" متکی است خیلی تعیین کننده است. برای هر حزب انقلابی که بطور جدی به مساله تغییر قدرت سیاسی فکر میکند این امر تعیین کننده است.

ما در حزب خودمان معمولا با این سئوال مواجه میشویم که بحث حزب و قدرت سیاسی به کجا رسید؟ معنا و استنتاجات عملی آن چیست؟ من بارها این را شنیده ام که "ما در جنبش علیه اعدام فعال هستیم در جنبش زنان فعال هستیم، در جنبش کارگری جایگاه مهمی پیدا کرده ایم و غیره ولی در رابطه با سرنگونی و گرفتن قدرت چه میکنیم؟ در جهت تامین رهبری حزب چه میکنیم؟" خوب لابد خیلی کارها باید کرد ولی اساس بحث اینست که جنبشهای اعتراضی جاری خود یک نوع تدارک اجتماعی انقلاب آتی هستند. بطور عینی و ابژکتیو و از هر جنبه ای که فکر کنید اینطور است. درست است که انقلاب ادامه خطی این جنبشها نیست ولی اجتماعا به آنها مربوط است. در جامعه ای که در آن اعتراض برای آزادی زن شکل گرفته و علیه حجاب و علیه تبعیض جنسیتی به پیش رفته است، در جامعه ای که در آن جنبش ازدواجهای سفید هست، در جامعه ای که جوان برای خلاصی فرهنگی جنگیده است، جامعه ای که علیه اعدام جنگیده است - جنگیده نه به این معنی که به خیابان آمده و تظاهرات کرده و بخانه برگشته است، بلکه به این معنی که چهره هائی پیدا کرده، به توقعات و انتظاراتی در جامعه شکل داده است، نهادهائی ایجاد کرده است و غیره - و نفس مجازات اعدام در افکار عمومی به امری کاملا مذموم و ضد انسانی بدل شده است، در جامعه ای که جنبش کارگری با چهره ها و نهادهای و بیانیه ها و کیفرخواستهای خود گسترش بی سابقه ای یافته است، در چنین جامعه ای انقلاب پدیده ای کاملا متفاوت از جوامع راکد و مختنق خواهد بود.

مثال گویا انقلاب ٥٧ است. این انقلاب در گورستان آریامهری اتفاق افتاد. توانستند خمینی را بعنوان رهبر انقلاب به مردم بفروشند بخاطر آنکه اختناق اجازه نداده بود جامعه در عرصه های مختلف به خود سازمان بدهد، حرکتهای اعتراضی وجود نداشت و از لحاظ سیاسی جامعه راکد و سرخورده بود. در چنین جوامعی انقلاب به یک انفجار اجتماعی شبیه است. یک انفجار کاملا غیر قابل انتظار. در این حالت انفجاری هر چیزی را میتوان به مردم فروخت چون مقاومت و اعتراض در جامعه بخودش شکل نداده است. خودش را متعین نکرده است. کریستالیزه نشده است. جامعه بی شکلی است که فقط شورش و عصیان در آن امکان پذیر است. انقلاب ٥٧ در چنین جامعه ای شکل گرفت و چپ هم خیلی فعال بود، ولی توانستند خمینی را به مردم بفروشند. در مصر و در تونس هم شاهد انقلابات مشابهی بودیم. اینها نمونه های انقلاباتی است که در شرایط اختناق رخ میدهد.

اختناق با دیکتاتوری فرق میکند. اختناق به این معنی است که در فضای سیاسی و اعتراضی پرنده پر نمیزند. مردم در حکومت شاه از سایه خودشان میترسیدند. کسی حتی در مهمانی شخصی اش نمیتوانست بگوید بالای چشم اعلیحضرت ابروست چون میترسید همسایه اش که مهمان اوست فردا رپورتش را بدهد. بقول منصور حکمت یکی در خیابان دعوایش میشد وقتی پلیس می آمد میگفت طرفش به اعلیحضرت فحش داده است. طرف ناگزیر بود برای انکه سروکارش به ساواک نیفتد از خیر شکایتش بگذرد. در چنین جامعه ای انقلاب زیرسازی و سرمایه ای ندارد. از هیچ شروع میکند. از هیچ باید بسازد و بالا بیاید.

این وضعیت را با شرایط جمهوری اسلامی مقایسه کنید. جمهوری اسلامی یکی از وحشی ترین دیکتاتوریها است، ولی نتوانسته جامعه را در اختناق فرو ببرد. از همان ابتدا، از همان اولین ٨ مارس که تنها یک ماه از روی کار آمدن رژیم میگذشت، عظیم ترین تظاهرات زنان در جامعه ایران اتفاق افتاد و این جنبش تا امروز ادامه دارد. در جنبش کارگری هم همین روند را مشاهده میکنیم. امروز فعالین کارگری از درون زندانهای این حکومت علیه "مفتخورهای حاکم" بیانیه میدهند. آیا در حکومت شاه میشد چنین پدیده ای را حتی تصور کرد؟ یا در حکومت بن علی؟ و یا مصرتحت حکومت مبارک؟ در آن جوامع چنین اعتراضاتی ممکن نبود. این مثالها نشاندهنده تفاوت اساسی شرایط امروز ایران با جوامع اختناق زده است. جمهوری اسلامی هرگز نتوانست اختناق آریامهری را در ایران احیا کند. و این یکی از ثمرات انقلاب ٥٧ است. انقلابات ممکن است شکست بخورند ولی از تاریخ حذف نمیشوند. یک تاثیر انقلاب ٥٧ این بود که نتوانستند حکومت گورستانی را به ایران برگردانند. چهار دهه است جامعه ایران پر تحرک و پر جوش و خروش است. رژیم میزند و میکشد، دهها برابر رژیم شاه مخالفشان را اعدام کرده اند و به زندان انداخته اند ولی جامعه تمکین نکرده است. از همان روز اول مردم به اعتراض برخاسته اند و در نتیجه امروز ما شاهد جنبشهای اجتماعی گسترده ای هستیم.

در چنین جامعه ای انقلابی که شکل خواهد گرفت با انقلاب ٥٧ و یا کلا انقلابات در جوامع راکد و مختنق اساسا متفاوت خواهد بود. انقلاب در این جامعه دیگر نمیتواند همان مکانیسم ها، همان خصوصیات، همان روند و همان سرنوشت انقلاب ٥٧، و یا انقلاب در هر جامعه مختنق دیگری، را داشته باشد. این یک فرق اساسی است.

وقتی این تفاوت را ببیینیم این سئوال در برابر ما قرار میگیرد که جنبشهای اعتراضی جاری چطور میتوانند در خدمت انقلاب باشند. بخصوص حزبی مثل حزب ما که هدفش سرنگونی جمهوری اسلامی به قدرت انقلاب مردم و تصرف قدرت سیاسی و پیاده کردن سوسیالیسم است نمیتواند واقعیت عظیم جنبشهای گسترده جاری را نادیده بگیرد. نمیتواند نقش و تاثیر استراتژیک این جنبشها را نبیند و منتظر شرایط انقلابی و دوران انقلابی و شرایط مساعد برای تامین رهبری و هژمونی حزب و غیره بنشیند. این فرمولها را بگذاریم کنار. بعدا میتوان اینها را در جای خودش وارد کرد. رهبری و هژمونی حزب ضروری است، اما برای تامین این امر قبل از هر چیز باید نقش و جایگاه جنبشهای جاری را دید و بحساب آورد.

به نظر من جنبشهای اعتراضی جاری تدارک اجتماعی و عینی و ابژکتیو انقلاب آتی هستند. اگر یک حزب انقلابی آگاه در صحنه باشد میداند از این ماتریال چطور استفاده کند برای اینکه به رهبر جامعه تبدیل بشود و برنامه و سیاستهایش را به پیش ببرد. جامعه این ماتریال را بوجود می آورد. و این امر عینی است. به چه معنی؟ من فقط این مثال را میزنم: اگر در مصر دوره مبارک جنبشی علیه اعدام وجود میداشت با دامنه و وسعتی حتی در حد نیمه جنبشی که در ایران علیه اعدام وجود دارد، فکر میکنید حکومت بعدی مصر میتوانست این اعدامهای جمعی را براه بیاندازد؟ یا اگر در ایران زمان شاه علیه اعدام جنبشی نظیر امروز وجود میداشت آیا میتوانستند حتی هویدا را اعدام کنند؟ آسان نبود. جامعه فورا برمیگشت، اعتراض میکرد و مقابل اعدامها می ایستاد. بخصوص در شرایط انقلابی که حکومت سرنگون شده جنبشهای اعتراضی خیلی تعرضی تر و فعال تر از حالت عادی اند. در آن شرایط حتی اگر ضد انقلابی نظیر خمینی روی کار بیاید نمیتواند در عرض چند هفته اوضاع را کنترل کند. کما اینکه خمینی نتوانست و نزدیک سه سال طول کشید تا انقلاب را بکوبد. در این فرصت دو سه ساله، اگر از قبل جنبشها و چهره ها و نهادهای اعتراضی شکل گرفته بودند، جامعه بسیج میشد و اجازه نمیداد ضد انقلاب براحتی بتواند خودش را تثبیت کند. در انقلاب آتی هم ممکن است ما فورا بقدرت نرسیم. به نظر من اولین کاندید دوخردادیها هستند. در انقلابی ترین شرایط ابتدا امثال سروش و شیرین عبادی بجلو رانده میشوند. اما مهم اینست که آیا جامعه اینها را قبول میکند؟ آیا مردم رضایت میدهند و به خانه برمیگردند؟ به نظر من جامعه ای که در آن جنبشهای اعتراضی وسیع و متعددی وجود دارند و در نتیجه متعین و کریستالیزه شده است، زیر ساختی دارد که میتواند بایستد و تعرض کند. در چنین جامعه ای مردم در گیر در جنبشهای اعتراضی خواهند گفت قرار نبود رنگ اسلام را عوض کنیم، قرار بود کل اسلام کنار برود. قرار نبود فقط بهائی و سنی با شیعه برابر باشند و اسلام با تحمل تری روی کار بیاید، قرار بود بساط کل مذهب از دولت و جامعه جمع بشود، قرار بود حقوق شهروندی مستقل از هر مذهبی برسمیت شناخته بشود و دولت اصلا مذهب رسمی نداشته باشد. قرار نبود زن و مرد به موقعیتی نظیر زمان شاه برگردند، قرار بود هیچ نوع تبعیضی بین زن و مرد نباشد. قرار نبود صرفا تعدد زوجات و صیغه لغو شود قرار بود اصلا ازدواج مذهبی و رسمی نداشته باشیم و ازدواجهای سفید رسمیت قانونی پیدا کند. و غیره و غیره. جامعه ای با این نوع توقعات، و نه فقط توقعات و اذهان، بلکه با چهره ها و انجمنها و کمیته ها و نهادهایش آنطور که امروز در عرصه های مختلف بویژه در جنبش کارگری شاهد هستیم، اجازه نمیدهد احزاب و نیروهای راستی که ممکن است بقدرت برسند بتوانند براحتی مردم را به خانه بفرستند و اوضاع را کنترل کنند. حزبی مثل حزب ما درمیدان هست که با اتکا بر ماتریال اجتماعی که جنبشهای اعتراضی فراهم آورده اند این مجال و فرصت را به آنها ندهد. این ماتریال، ماتریال ما است، ماتریال ما کمونیستها است. راست اپوزیسیون که اصلا استراتژیش انقلاب و اعتراضات توده ای نیست. پروژه آنها بقول خودشان براندازی است. میخواهند از بالا به نحوی بقدرت برسند. حزب ما که روی نیروی توده مردم حساب میکند باید این سرمایه اجتماعی را ببیند و در استراتژی اش به آن متکی بشود. هر چه جنبشهای حق طلبانه و جنبشهای ضدتبعیض در عرصه های مختلف پیشروی بیشتری داشته باشند و بیشتر به خودشان شکل بدهند، جامعه را بیشتر متعین و کریستالیزه میکنند، توقعات و انتظارات را بیشتر بالا میبرند، چهره و نهاد به جامعه معرفی میکنند و این چهره ها و نهادها و توقعات سرمایه سیاسی یک حزب کمونیست انقلابی نظیر حزب ما است، برای اینکه اجازه ندهیم انقلاب را در میانه راه متوقف کنند. نمیگذاریم بقول منصور حکمت یک ذره آزادی بدهند و در آزادیها را ببندند. همه آزادی و همه برابری را میخواهیم و بدست خواهیم آورد. چطور این ممکن است؟ نه فقط به این دلیل که حزبی مثل ما با سیاست و برنامه های رادیکال در صحنه است، بلکه باین دلیل که جامعه در دل مبارزات شکل گرفته است و حزب ما سالهاست در جنبش کارگری، در جنبش علیه اعدام، در جنبش آزادی زن و غیره در این تشکلیابی و تعین بخشی نقش فعالی ایفا کرده است و انتظارات و توقعات و استانداردهائی بوجود آورده است که فقط سوسیالیستها میتوانند برآورده کنند. جامعه اجازه نمیدهد هیچ نیروئی در میانه راه متوقفش کند. جامعه ای که میخواهد صد متر بپرد را با ده متر نمیشود قانع کرد. و این قانع کردن امری است اجتماعی و نه ذهنی. خانواده های زندانیان سیاسی و محکومین به اعدام که چندین سال در برابر زندان اوین تجمع و اعتراض کرده اند را نمیشود به اینکه فقط "ضد انقلاب" را اعدام میکنیم به تمکین واداشت. جامعه میخواهد نفس مجازات اعدام بر بیافتد. خانواده هائی که عزیزانشان را از دست داده اند، علیه اعدام به میدان آمده اند و سالها اعتراض و مبارزه کرده اند، و به جنبش عظیمی با چهره ها و سخنگوها و نهادها و سایتهایش شکل داده اند نخواهند پذیرفت که اعدام، حال به بهانه و با پرونده ها و تعاریف دیگری از "ضد انقلاب"، ادامه پیدا کند. مردمی که میخواهند بساط مذهب از دولت و جامعه جمع شود و سالها در این جهت مبارزه کرده اند به اسلام "میانه رو" و "بردبارتر" رضایت نخواهند داد. جنبش زنان میخواهد نه تنها حجاب و آپارتاید جنسی بلکه کل قوانین و اخلاقیات زن ستیزاسلامی و سکسیستی و مردسالارانه را بر بیاندازد. جنبش کارگری حاکمیت یک درصدیهای مفتخور را نخواهد پذیرفت و غیره و غیره.

به این معنی جنبشهای جاری مستقیما در شکل گیری و پیشروی و سرنوشت انقلاب آتی نقش و جایگاه مهمی خواهند داشت. اینها پس انداز انقلاب و سرمایه انقلاب هستند. آن میخ هائی هستند که به کوه میکوبید تا با اتکا به آنها صعود کنید و قله را فتح کنید. نمیشود به راس قدرت پرتاب شد. باید جا پای محکمی داشت و بالا رفت و جامعه این پله ها را ساخته است. و خود ما هم در شکل دان به آنها نقش داشته ایم. تامین هژمونی حزب و آلترناتیو شدن و انقلاب را سازمان و رهبری کردن از این مسیر میگذرد. بعضی ها نمونه تلاشهای رضا پهلوی برای آلترناتیو شدن را بما نشان میدهند. اما دی. ان. ا. نیروهای راست با ما فرق میکند. آنها راه و مسیر خودشان را دارند. آنها میخواهند از بالا و با هلیکوپتر بیندازندشان روی قله و بهمین دلیل به دولت آمریکا و قدرتهای جهانی دخیل بسته اند. ولی ما باید با اتکا بقدرت مردم و جنبشها اجتماعی به پیش برویم و به نیروی انقلاب جمهوری اسلامی را بزیر بکشیم.

جنبشهای جاری از دو جنبه برای ما اهمیت دارند. اول اهمیت درخود این جنبشها است بخاطر خواستها و اهداف حق طلبانه شان. باید این جنبشها را تقویت کرد تا به مطالباتشان برسند. مثلا زن میخواهد حق آواز خواندن داشته باشد و یا در استادیومهای ورزشی حضور پیدا کند، باید در همین جامعه به خواستش برسد. و یا میخواهد حجاب را کنار بزند و تا هم تا حد زیادی هم عملا این امر را متحقق کرده است. این اعتراضات مستقل از نقششان در امر سرنگونی و انقلاب آتی در خود اهمیت دارند و ما موظفیم برای تحقق اهداف آنها فعالانه و پیگیر تلاش و مبارزه کنیم.

اما جنبه دیگر اهمیت این جنبشها برای حزب انقلابی ای مثل ما نقش آنها در مهیا و مسلح و آماده کردن جامعه برای بزیر کشیدن انقلابی جمهوری اسلامی است. و باین اعتبار و از این نقطه نظر هم موظفیم فعالانه در انها دخالت کنیم، آنها را رادیکالیزه و تعمیق کنیم و سیاستها و اهداف حزب را بمیان آنها ببریم. این یکی از مولفه های مهم استراتژی حزب برای سرنگونی جمهوری اسلامی است. حتما در این جهت باید کارهای بیشتری کرد منتهی بدون دخالتگری فعال در جنبشهای اعتراضی، به هر دو معنی که توضیح دادم، فعالیتهای دیگرمان بجائی نخواهد رسید. بی مایه فطیر است. صرفا با تبلیغ و ادعای آلترناتیو بودن و دولت در سایه و کار لابی ایستی و غیره بجائی نمیتوان رسید. این کارها را هم باید کرد، اما زیر ساخت اجتماعی همه این فعالیتها جنبشهای اعتراضی است. بدون این زیرساخت پای مان روی زمین نخواهد بود. بدون این زیر ساخت همه چیز به شرایط جهانی و منطقه و توازن قوا بین بالائیها گره میخورد. ما روی پرت شدن بقدرت حساب نمیکنیم. ما میسازیم و جلو میرویم. جاده را میسازیم و رانندگی میکنیم. جاده را برای ما نساخته اند. باید کیلومتر به کیلومتر بسازید و جلو بروید.

این به نظر من رکن استراتزی حزب برای کسب قدرت سیاسی است. همانطور که می بینید بحث فراتر از رابطه جنبشهای جاری و امر سرنگونی است. یک بحث استراتژیک است در مورد رابطه حزب با قدرت سیاسی. این قطعنامه طبعا همه این نکات را مطرح نمیکند، ولی نقطه شروعی است برای طرح این مباحث و در دستور قرار دادن آنها. اکتویستها و فعالین حزب باید بدانند چرا در جنبشهای جاری دخالت میکنند، چه اهدافی را دنبال میکنند و این چه رابطه ای با استراتژی حزب برای تصرف قدرت سیاسی دارد. قطعنامه پاسخ ما به این سئوالات اساسی است.